

چرا به جبهه هفت آبان پیوستم؟

پیمان بخشایش

برای سالروز تشکیل جبهه هفت آبان

۲۴ اکتبر، بروکسل



شنیدم ز خویشان و یاران خبر

زیاران دانشگاه و روزگار

که در کوچه‌ها بانگ کوروش دمید

ز شیخ و ز ملا و از پاسدار

نخواهند تکرار این روزگار

چهل و هفت سال از غم و درد رفت

ز هم‌درس مکتب، ز اهل نظر

که ایران دگر خسته شد از حصار

دل از بند اسلام سیاسی برید

گله بود و فریاد مردم، بسیار

بنخواهند رهایی از این حصار

چه بسیار امید که بر باد رفت

گهی موسوی، وعده روزگار	گهی خاتمی بود امید گذار
ولی راه اصلاح در خود شکست	به روحانی آخر امیدی بیست
برای وطن، زندگی، روشنایی	کمر بست مردم برای رهایی
ز هر سینه فریاد، از هر خانه آه	ز هر کوی برخاست «جاوید شاه»
چه امیدها کز گلوله شکست	چه خون‌ها که بر خاک میهن نشست
شنیدم تمنای عمران و داد	چو گفتند «رضاشاه، روح شاد»
که پرسش مرا برد تا صبحگاه	من آن کتاب‌خوان جویای راه
چراغی در اندیشه افروختم	ز هگل و ز مارکس آموختم
به رنج فرودست، دل هم‌زبان	به دیالکتیک آشنا بود جان
برای وطن، بی‌طلب، بی‌پاداش	کنون بیست‌وهشت است سال تلاش
ز آزادی سرزمین خواندم	نوشتم، سرودم، سخن راندم
غم خانه را با خودم می‌بردم	زمان فراغت به ایران سپردم
کدامین صدا با دل من به‌پاست؟	بگفتم: در این عرصه جایم کجاست؟
کجا می‌توان خانه‌ای نو بساخت؟	کجا می‌توان هم‌دلان را شناخت؟
قاسمی، آن آشنای درد و غم:	به من گفت اختر، رفیق قلم
بیای بسی هم‌دل و هم‌زبان»	«پیمان، تو در جبهه هفت آبان
در آن خیزش، امید فردا بدیدم	چهار سال پیش آن صدا را شنیدم
دلم گرم پیوند، در آن روزگار	«زن، زندگی، آزادی» بود شعار
که ایران یک‌دل بود مأمنم	بگفتم: نخواهم جدا صف زنم
ز چپ دموکرات تا هر انجمن	ز فمینیست و جمهوری‌خواه وطن
بیایند با هم، برای ایران	ز هر قوم و از هر گروه و زبان

همه دست در دست هم واگذاریم
بگفتا: «کنار شهزاده بمان
بگفتم: «دلم یار زحمتکشان؛
مرا فرصت فکر و سنجیدن است
گذشت آن زمان و جهان شد دگر
چو شهزاده ره سوی اسرائیل گشود
پس از جنگ دوازده روزه، عیان
بگفتم: «در این فرصت سرنوشت
برآوردم این دعوت آشکار:
چه چپ دموکرات و چه راست
میانه‌روان هم در این راه، یار
پذیریم او را به رهبری گذار
پس از آن، به صندوق رأی آوریم
نظام پس از آن به رأی وطن
به پزشکان میهن دوست پیوستم
هم از درد انسان سخن داشتند
در آن جمع، یاران آبان بدیدم
بگفتم به اختر: «کجایی، کجایی؟
به آبان پیوستم از راه داد
همه اهل درس و کتاب و نظر
همه یار شهزاده در این گذار

بنای یکی جبهه مشترک بگذاریم
به این راه، نیرو بده، ای جوان»
نباشد چنین چرخشی ناگهان
که راه سیاست به فهمیدن است»
رسید از دل حادثه‌ها، یک خبر
افق‌های تازه به چشم نمود
شد آن روزن تازه در آسمان
توان باز آینده‌ای نو نوشت»
«کنار شهزاده، برای گذار»
بیاییم؛ آزادی میهن خواست ماست
همه هم‌قدم در مسیر گذار
سپس رأی ملت شود آشکار
گزینش به دست همه بسپریم
برآید، به انتخاب هر مرد و زن
به هم‌پیشگان وطن دل بیستم
هم از مهر ایران نشان داشتند
ز گفتارشان شوق ایران شنیدم
رسیده‌ست هنگام این هم‌صدایی»
به امید فردا، به شوق اتحاد
همه آشنا با جهان و بشر
به رأی وطن، باور استوار

مبادا که دشنام، برهان شود
دلم پادشاهی مشروطه خواست
به سند و به منطق سپردم سخن
به کوروش، به ایران، به عهد کهن
که کوروش از این خاک و از جمع ماست
شدم یار «کوروش این روزگار»
بسازیم ایران نو را به هم
شویم معماران فردای ایران
به نسل جوان راه دانش دهیم
نشینیم با هم به گفت و شنود
به تدبیر و ساختار و تقسیم کار
به سوی سکولار دموکراسی رویم
چه چپ و چه راست و چه اهل میانه
ز هر قوم و هر دین و هر انجمن
به جای زبان درشت و گزند
پرسیم: سود وطن در کجاست؟
بسازیم ایران نو، استوار
نکو باد پندار و گفتارمان
از این رو به آبان نهادم قدم

مخالف به یک واژه، «خائن» شود
ولی حکم آخر به رأی شماست
به جای جدل، گفتم از ساختن
قسم خوردم از نو، برای وطن
بزرگی ز خدمت به ایران به پاست
برای وطن، در مسیر گذار
به دانش، به تدبیر، با اهل قلم
به اندیشه و همت هم دلان
به هر پرسش تازه، ارزش دهیم
که فردا ز اندیشه گیرد وجود
نهاد وطن را کنیم استوار
در این راه روشن، هم آوا شویم
چه آن سبزاندیش این آشیانه
همه یار یک مجلس و یک وطن
سخن با دلیل آوریم و سند
چه راهی برای همه ملت رواست؟
به آزادی و دانش و اعتبار
نکو باد در کار، کردارمان
که ایران بسازیم، با هم، به هم